

بد اقبالی یا مشیت ...

این هم از آن جملاتی بود که از زبان هر کس نمی‌توانستی بشنوی و فقط از دل کسی برمی‌آمد که به راستی به ایمان رسیده باشد. یک اطمینان قلبی به آنچه می‌گوید و با تمام وجود قبول دارد، از زبان همان‌هایی که گاهی در اطراف خود می‌بینیم و این روزها تعدادشان بسیار کم‌تر شده است.

می‌گفت در تمام عمر آدم کاسب مسلکی بوده و به تبع آن با افراد مختلفی سر و کار داشته است: از آدم عامی تا عالم، و از ساده‌ترین‌ها تا سخت‌ترین افرادی که نزدیک شدن به آنها برای هر کس عواقب دارد. پس به قدر خود بالا و پائین زندگی را دیده بود و اکنون تجربه‌اش را از تمام این سال‌ها در جمله‌ای خلاصه می‌کرد: آنچه را بیشتر ما آدم‌ها به بداقبالی و احیاناً شکست و ناکامی تعبیر می‌کنیم در واقع چیزی نیست جز خواست و اراده خداوند که بی‌تردید ما را به راه و یا نتیجه‌ای بهتر سوق می‌دهد. حال اگر ما گاهی اوقات با سماجت می‌خواهیم در برابر مشیت او بایستیم و بر آنچه درست می‌پنداریم پافشاری کنیم، نتیجه‌ای جز شکست واقعی در دراز مدت برای ما نخواهد داشت!

حرفش مثل ایمان بود به چیزی که می‌گفت ... و به قول اهل فلسفه «تن دادن به قضا و قدر» را تا حدی درست می‌دانست - ولی نه تا جایی که زندگی‌اش را در هم بریزد. او با این ایمان، هر جا که اجبار در تغییر مسیر داشت آن را می‌پذیرفت و در کنار تلاش، «قسمت» را هم عاملی در کار و زندگی‌اش می‌دانست. چهره‌اش پُر بود از آرامش در زندگی با تمام خوبی‌ها و بدی‌هایش، که هر دو را می‌پذیرفت و در هر حال ضمن توکل کردن، شاکر بود.

به درست و غلط دانستن این نگاه کاری ندارم و بر آن آرامش حاصل از این نگاه تمرکز می‌کنم. گاهی انگار به هر دری می‌زنیم آنچه ما می‌خواهیم، نمی‌شود و پس از مدتی علیرغم نارضایتی، می‌بینیم آن نشدن‌ها، نتیجه‌ای بهتر برای ما داشته است که به هیچ وجه تصورش را نمی‌کردیم. مثل یک انتخاب در زندگی... از برگزیدن رشته تحصیلی و کار تا ازدواج و انتخاب محل زندگی. یک نفر این نشدن‌ها را می‌پذیرد و با اعتقاد قلبی به مشیت الهی، خود را آرام می‌کند و دیگری آن را به بداقبالی و یا ناتوانی خویش تعبیر می‌کند و همچنان در تب و تاب و ناآرامی باقی می‌ماند. به هر حال هر کدام دارای نتیجه‌ای برای ماست که آن را می‌پذیریم و تاثیر می‌گیریم.

قصه امروز ما از روایتگری است که برای اهل رمان آشناست و انتخاب سوژه‌هایش را می‌پسندند. سوژه امروزش هم از خواستن شروع می‌شود که در ادامه، نتیجه کار با آنچه قهرمانانش می‌پنداشتند، متفاوت می‌گردد. بنابراین با شخصیت‌ها و مسیر داستانش همراه می‌شویم تا پس از پایان کتاب، شما هم به نکته‌ای که در بالا گفتم فکر کنید و ببینید جزو کدام گروه هستید: آن که می‌جنگد و تلاش می‌کند و در نهایت نتیجه را به خواست خداوند متصل می‌کند یا آن که نرسیدن به خواسته‌اش را به بدشانسی تقلیل می‌دهد؟

امید که مانند قبل مورد تائید اهالی رمان قرار گیرد.

بهمن رحیمی

اردیبهشت ماه ۱۳۹۶ - تهران